

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

در چند و چون سکولار نبودن امام حسین!

با آغاز ماه محرم، رهبر حکومت اسلامی، در سخنرانی خود در جمع اعضای ستاد مرکزی هیئت رزمندگان اسلام، چنین گفته است: «چون امام حسین سکولار وجود ندارد هیئت‌های عزاداری هم نباید سکولار باشند و از اسلام سیاسی بپرهیزند. هیئت‌ها نمی‌توانند سکولار باشند؛ ما هیئت امام حسین سکولار نداریم!.. این‌که آدم در یک مجلس روضه یا هیئت عزاداری مراقب باشد که مبادا وارد مباحث اسلام سیاسی بشود، این غلط است. هیئت این نیست که به سیاست کاری نداشته باشد...»

esmail@nooriala.com

سنت هزار ساله شیعیان دوازده امامی، که در تنگنای «عصر غیبت کبرا» گرفتار آمده بودند، همواره مبتنی بر این نظریه بوده است که: چون حکومت تنها از آن امام معصوم است، و چون در غیبت او هیچ حکومتی «مشروع» نیست، شیعیان دوازده امامی نباید کاری به کار حکومت داشته باشند و، از سر ناچاری، محکومند که به پذیرش «حکومت‌های موجود» تن دهند، از مبارزه با آنها بپرهیزند و، اگر بشود، آنها را به «راه راست» هدایت کنند و صبر داشته باشند تا «عصر غیبت کبرا»ی امام دوازدهم شان به پایان رسد و او ظهور کند و «به ضرب شمشیر» جهان را پر از عدل و داد سازد (قابل توجه دوستان خشونت پرهیز!)

حتی سندی هم که آخوندهای شیعی از قول امام غایب جعل کردند که «در زمان غیبت من، مردم می‌توانند برای رفع مشکلات و پاسخ گرفتن به پرسش‌های خود به علماء امت من مراجعه کنند» دارای هیچگونه طعم و مزه سیاسی نبود و فقط موجب آن می‌شد که آخوندهای امامی، بعنوان «نواب عام امام غایب»، بتوانند از مردم خمس و سهم امام بگیرند و در حاشیه جهان بزرگ اهل تسنن از این راه نان و آبی به دست آورند؛ گاه در دره‌های تنگ و ترش جبل عامل و بعلبک لبنان و گاه در دربار خوانین مغول.

حتی در دوران صفویه که، بخاطر مصالح سیاسی، فرزندان «شیخ» صفی‌الدین اردبیلی یکباره از یکسو مدعی شدند که سید اولاد پیغمبرند و، از سوی دیگر، اراده کردند که ایران را کشوری شیعه کنند و بدین لحاظ دست به دامن «علمای شیعه امامی» زدند و آنها را از لبنان به ایران آوردند، همه این علماء جزو دیوانسالاری حکومت صفوی شدند و هیچ کدام شان جرأت و ادعای تصاحب حکومت را نداشتند. معتمربین شان «ملاباشی» لقب داشت که در دیوانسالاری صفوی معادل «وزیر امور مذهبی» بود. در دوران قاجاریه نیز اگرچه وظیفه «مشروع کردن» حکومت شاهان قاجار با اینگونه علماء بود اما هیچ کدام شان خواب تصرف حکومت را نمی‌دید؛ چه رسد به دوران مشروطیت و سلطنت رضاشاهی که عمده اختیارات شان در امر اسناد رسمی و تدریس و قضاوت را نیز از دست دادند و، در نتیجه، بعلت از دست دادن منافع خود، اگرچه برخیشان تبدیل به گروه مخالف حکومت پهلوی شدند اما هیچگاه خود را جانشین این حکومت نمی‌دیدند و با شاه همانگونه سخن می‌گفتند که خمینی در سال 1341 در نامه اش به محمدرضاشاه نوشت: «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی؛ پس از اهدای تحیت... مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و

حزبی حذف کنند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود. الداعی: روح الله الموسوی خمینی» (صحیفه امام، ج یک، ص 78).

اما، با الهام گیری از سیاسی اندیشان سنی مذهب در کشورهایی چون مصر، و نیز پیدایش «اخوان المسلمین»، بود که کار «سیاسی شدن مذهب» به ایران هم کشید و حرف های پراکنده جوجه آخوندهائی که قصد خروج از ایجابات عصر غیبت کبری داشتند عاقبت در نظریه پردازی روح الله خمینی که به نجف تبعید شده بود متبلور گشته و بصورت تز «ولایت فقیه» در آمد.

بر اساس این تز جدید، «شایسته ترین نایب عام امام زمان، که با او ارتباط ندارد اما احکام خاندان او را نمایندگی می کند، حق دارد حکومت تشکیل دهد و از این طریق راه را برای ظهور او هموار سازد».

نتیجه این «بارفیکس فقهی» در زمینه «اسلام سیاسی شده» آن بود که، در لحظه ای طوفانی از تاریخ معاصر ایران، سید یکتا قباي نجف نشین خود به ولایت فقیه رسید و جانشین سلاطین و شاهان ماسبق شد. با این تفسیر و تعبیر که:

1. اسلام، و بخصوص تشیع امامی یک «دین سیاسی» است و حکومت این دین بر عهده امام معصوم شیعی گذاشته شده
2. در دوران غیبت امام نیز شایسته ترین نایب عام امام او حق حکومت کردن دارد،
3. همه آخوندها (یا بقول خودشان: علماء) باید در حکومت کردن دخالت داشته باشند،
4. همه آئین ها و مراسم شیعی هم در بستر سیاسی شکل می گیرند.
5. دشمن این تفکر «سکولاریسم» نام دارد چرا که می خواهد مذهب را از حکومت اخراج کند (و یادمان باشد که مخالفت با سکولاریسم امری امروزی نیست و از همان فردای انقلاب آثارش بصور مختلف آشکار شده بود. مثلاً، به یاد آوریم که مهندس میرحسین موسوی هم وقتی در هیئت نخست وزیر محبوب امام به سفر رسمی ترکیه رفت حاضر نشد، مطابق پروتکل تشریفاتی ترک ها، در آرامگاه کمال آتاتورک، یا «پدر ترک ها»، حاضر شده و بر مزارش گل بگذارد، چرا که او مستقر کننده سکولاریسم در کشور مسلمان نشین ترکیه بود).

اکنون که دیگر باره ماه محرم (ماه کشته شدن امام سوم شیعیان و یاران اش در صحرای کربلا عراق) و فصل بره کشان سنتی آخوندهای امامی فرا رسیده است، یک سید یکتا قباي کم سواد، که یکشنبه به مقام آیت الله عظمی و شایسته ترین نایب عام امام زمان ارتقاء یافته، بعنوان رهبر کنونی حکومت شیعی مسلط بر ایران، بر خود واجب دیده تا اصول پنج گانه فوق را در یک سخنرانی خود در جمع اعضای ستاد مرکزی هیئت رزمندگان اسلام، جمع بندی کند. شما هم اگر به «پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای!» مراجعه کنید خواهید خواند که، با آغاز ماه محرم، رهبر حکومت اسلامی چنین گفته است:

«چون امام حسین سکولار وجود ندارد هیئت های عزاداری هم نباید سکولار باشند و از اسلام سیاسی بپرهیزند. هیئت ها نمی توانند سکولار باشند؛ ما هیئت امام حسین سکولار نداریم! هرکس علاقه مند به امام حسین است، یعنی علاقه مند به اسلام سیاسی است، اسلام مجاهد است، اسلام

مقاتله است، اسلام خون دادن است، اسلام جان دادن است؛ معنای اعتقاد به امام حسین این است. این که آدم در یک مجلس روضه یا هیئت عزاداری مراقب باشد که مبدا وارد مباحث اسلام سیاسی بشود، این غلط است. هیئت این نیست که به سیاست کاری نداشته باشد...»

اما این آقای رهبر، آشکارا، از اثرات جانبی آنچه که خود می گوید غافل است و، از لحاظ نظریه پردازی، به نوعی پریشانگویی مزمز دچار شده است، و چرا. توجه کنیم که سخن اصلی او معطوف آن است که شیعیان، در گروه های خود، و از جمله در هیئت های عزاداری برای امام حسین، باید « به سیاست کار داشته باشند» و «وارد مباحث سیاسی شوند».

من می گویم این سخن نوعی پریشانگویی است چرا که، در سراسر سی و پنج ساله اخیر، به کرات دیده ایم که هر گاه شیعیان امامی تحت تسلط همین ولی فقیه اراده کرده اند که با سیاست کار داشته باشند و وارد مباحث سیاسی شوند دچار انواع عقوبت شده اند. (البته بر این قاعده تنها یک استثناء یا شرط وجود دارد و آن هم اینکه «کار داشتن با سیاست» و «وارد شدن به مباحث سیاسی» باید به معنای تأیید نظریه ولایت فقیه و آنچه او اراده می کند و می خواهد باشد؛ وگرنه تقابل و مخالفت با آنچه او می گوید و می خواهد، حتی بصورت های خفی و ملیح و در چهارچوب اسلام سیاسی، «کار داشتن به سیاست» و «ورود به مباحث سیاسی» محسوب نمی شود، و حکم پیوستن به «فتنه» و «خیانت به حکومت اسلامی» و خروج از «اسلام ولی فقیه» تلقی شده و محکوم به عذاب و عقوبت است).

نتایج این نوع به اصطلاح «تفکر سیاسی فتنه انگیز» را هم بسیار دیده ایم: از عاقبت آیت الله منتظری گرفته تا حصر خانگی حجت الاسلام کروبی و مهندس موسوی (پاران امام راحل شان) یا اعلام عدم صلاحیت هاشمی رفسنجانی و در محاق افتادن حجة السلام خاتمی، از گرفتاری های حجت الاسلام مجتهد شبستری و حجت الاسلام یوسفی اشکوری گرفته تا فرار عبدالکریم سروش و حجت الاسلام کدیور و نیز آوارگی «نواندیشان مذهبی» مختلفی همچون عبدالعلی بازرگان و اکبر گنجی. بقول اصطلاح رایج، انقلاب اسلام سیاسی هم فرزندان خود را می بلعد!

مگر نه این است که اینها همه جزو علماء و اندیشمندان تشیع امامی سیاسی شده، و از پایه گزاران حکومت ولایت فقیه مسلط بر ایران، بشمار می آیند و هر آنچه گفته اند و می گویند نیز چیزی نبوده است جز «کار داشتن با سیاست» و «ورود به مباحث سیاسی»، آن هم با زبان مذهبی؟ در واقع، چون نیک بنگریم، اتفاقاً این خود ولی فقیه است که «کار داشتن با سیاست» و «ورود به مباحث سیاسی» را ممنوع کرده و خاطیان از فرمان خود را (حتی اگر قانون اساسی کنونی و مسند ولایت فقیه و نظارت استصوابی شورای نگهبان را پذیرفته و از همه این فیلترها رد شده باشند) به حصر خانگی و زندان و فرار و آوارگی دچار ساخته است.

اساساً، در همه جای دنیا، این وضعیت پیامد یک خصلت ثابت حکومت های ایدئولوژیک و دیکتاتوری است: مردمان باید به سیاست کار داشته باشند و در مباحث سیاسی شرکت کنند اما مشروط به اینکه نتیجه کارشان به تأیید دیکتاتور و ایدئولوژی خاص زاینده دیکتاتور بیانجامد. دیگر انواع مباحث سیاسی عموماً کفر و فتنه و تشکیک و تجدید نظر طلبی و خروج از خط محسوب شده و محکوم به مجازات اند.

آن دسته از آخوندهای امامی که مذهب شان را سیاسی و تبدیل به ایدئولوژی سیاسی کرده اند، در زمانی که در قدرت نبودند از محمدرضا شاه گله داشتند که چرا «ورود به مباحث سیاسی علیه خود» را ممنوع کرده است. در آن زمان آنها خود را آزادیخواه می دانستند و خواستار مجاز بودن ورود به مباحث سیاسی بودند؛ اما به محض اینکه شخصی از ایشان، که ظاهراً شایسته ترین نایب عام امام غایب شان بود، بر تخت سلطنت و ولایت نشست تعریف «آزادی ورود به بحث سیاسی» هم معادل «ممنوعیت مخالفت با ایدئولوژی غالب و نهادهای برآمده از آن» شد.

نمونه دیگرش را می توان در اتحادهای غیرمذهبیون با مذهبیون سیاسی شده در ایران نیز یافت. حزب توده هم تا زمانی که با آخوندهای سیاسی هم کاسه نشده بود ژست آزادیخواهی می گرفت و، مثلاً، محمود اعتماد زاده اش، در بنیان گذاری کانون نویسندگان ایران و در کار نوشتن مرانامه کانون، خواستار «آزادی های بی حد و حصر» بود، اما همین که رهبری حزب توده، به خیال خام طمع می هایش، خود را وارد اتحاد با آخوندهای تشیع سیاسی کرد «آزادی های بی حد و حصر» نیز حد و حصر یافت و بمعنای وفاداری به رژیم ایدئولوژیک گرفته شد و همه منتقدین حکومت جدید را خائن و مأمور امپریالیسم خوانده شدند

در عین حال، تمرکز قدرت نیز، که مادر بازتولید استبداد است، چنین خصلتی را دارد و، از نظر صاحبان قدرت متمرکز، مخالفت با استبداد «ورود به کار یا مباحث سیاسی» محسوب نمی شود و لقب خیانت و آشوب طلبی بخود می گیرد و بر اساس آن شخص مخالف یا منتقد سرکوب می شود. بدینگونه است که سیاسی شدن مذهب، بقدرت رسیدن ایدئولوژی و مذهب ایدئولوژی شده، و تمرکز قدرتی که مادر استبداد است، همگی و همواره، منکر لزوم وارد شدن مردمان به کار و مباحث سیاسی اند و تنها تأیید و وفاداری را کار سیاسی می دانند.

ضمناً، همین عبارت «مباحث سیاسی» نیز، در سخن آقای خامنه ای، جنبه ای مضحک دارد. در نزد هر آدم عاقلی «بحث سیاسی» یعنی برخورد آراء و عقاید، یعنی آزادی بیان و اظهار عقیده و انتقاد، یعنی خواستاری آزادی شراکت در امر سیاست بر حسب نظریاتی که مخالف نظریه های حاکم اند، یعنی آزادی نواندیشی در هر زمینه ای و از جمله در زمینه ایدئولوژی و مذهب. امکان دادن به ورود به بحث سیاسی یعنی تصدیق آزادی های بی حد و حصر، تکرر عقاید، کثرت گرائی، تساهل و روا داری، عدم دخالت قدرت در تحدید آزادی ها، بی طرف بودن حکومت در برابر مذاهب و مکاتب مختلف؛ وگرنه در حکومت ایدئولوژیک و اتسبدادی ائلیتن چیزی ممنوع می شود ورود به بحث سیاسی است.

آقای خامنه ای، در جایی دیگر هم گفته است:

«ما شمر را لعنت می کنیم، برای اینکه ریشهء شمر شدن و شمردن عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیدالله را لعنت می کنیم، برای اینکه با حاکمیت طاغوت، حاکمیت یزیدی، حاکمیت عیش و نوش، حاکمیت ظلم به مؤمنین در دنیا مقابله کنیم. حسین بن علی قیام اش برای این بود که بینی حاکمیت های علیه ارزش های اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین با قیام خود کرد. مجالس ما، مجالس حسینی، یعنی مجالس ضد ظلم، مجالس ضد سلطه، مجالس ضد شمرها و یزیدها و ابن زیادها و ابان موجود، زمان حاضر... این استمرار ماجرای امام حسین است. و امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شما ببینید چه می کنند؛ در فلسطین چه می کنند، در عراق چه می کنند، در کشورهای گوناگون چه می کنند، با ملت های دنیا چه می کنند، با فقرا چه می کنند، با ثروت های ملی کشورها چه می کنند. ابعاد عظیم حرکت حسین بن علی علیه السلام شامل همه این میدان وسیع می شود. امام حسین نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمان ها، بلکه برای احرار عالم درس دارد.»

و بنظر می رسد که او، به هنگام بیان این سخنان، فراموش کرده است که دیگر نمی تواند با هویت و عینک یک عضو «اپوزیسیون» به حکومت خود بنگرد و بسنجد که آیا حکومت اش به حکومت یزیدها و شمرها و عبیدالله ها و طاغوت ها شباهت دارد یا با قیام حسین بن علی علیه آنها (البته اگر واقعیت آن قیام همانی بوده باشد که شیعیان می گویند! چرا که آنها قیام حسینی را برای حفاظت از دین می دانند، آن هم دینی که هنوز دوپست سالی وقت لازم داشته تا به شیعهء دوازده امامی ختم شود و دین رایج آن روز بیشتر با مایه های تسنن همراه بوده تا تشیع؛ و عقل سلیم هم بیشتر بر این حکم می کند قیام حسینی چیزی جز اقدام برای تصرف حکومت نبوده و ربطی به مسئلهء حفاظت از دین نداشته است).

اتفاقاً اکنون حکومت ولایت فقیه مسلط بر کشورمان برهبری همین آقای خامنه ای بیش از دیگر حکومت های استبدادی به حکومت طاغوت ها و ظالمان و تبعیض آفرینان و فقیر را ذلیل کنندگان و بر باد دهندگان ثروت های ملی کشورها شباهت یافته است؛ و آدمی باید دیوانه باشد که این همه ویرانی و خرابی و آشوب و زندان و تبعید و مرگ را در پشت سر خود داشته باشد و در همان زمان در این رؤیای کاذب به سر برد که دارد راه «حسین قیام کننده علیه ظلم طاغوت ها» را می پیماید.

اما آقای خامنه ای برای این ایراد هم راهی یافته است و اگر این همه از وجود «دشمن» می گوید اتفاقاً بدان خاطر است که می داند «بدون دشمن» خود او که بر تخت حکومت نشسته همان عملهء ظلمی بشمار می رود که آزادی را ممنوع کرده و ورود به مباحث سیاسی را به جرم مبدل ساخته است. او به دشمن نیاز دارد تا بتواند نقش امام حسین را بازی کند و به هیئت های مذهبی اش بگوید به من کار نداشته باشید و اگر می خواهید «حسینی» بمانید با یزید امپریالیست در بیافتند و ببینید که صهیونیست ها و امپریالیست ها «در فلسطین چه می کنند، در عراق چه می کنند، در کشورهای گوناگون چه می

کنند، با ملت های دنیا چه می کنند، با فقرا چه می کنند، با ثروت های ملی کشورها چه می کنند.»
[چرا که] «ابعاد عظیم حرکت حسین بن علی علیه السلام شامل همه این میدان وسیع می شود!»
اما اگر استوره های مربوط به «جنگ میان حق و باطل» را همچون سرمشق های سیاسی ازلی برای جهان آدمی تلقی کنیم و به واقعیت های سیاسی احتمالی پشت آنها کار نداشته باشیم؛ اگر ما نیز فکر کنیم که یزید به ناحق به خلافت رسیده بود و شمر و عبیدالله، مأموران او برای سرکوب قافلهء حسینی، خون آشامان پست فطرت تاریخ بوده اند؛ و حتی اگر بخواهیم این سرمشق را مادر جهان بینی خود قرار دهیم، آنگاه نیز، با همین معیارهای «خوب و بد شناسی»، و انطباق آنها با وضعیتی که حکومت ولی فقیه برای کشور و ملت ما پیش آورده، در خواهیم یافت که همین استوره ها به ما می گویند که آخوندهای سیاسی شدهء امامی و اعوان و انصارشان هولناک تر از یزید و شمر عمل کرده اند. همین استوره ها، در کلام همین آقای خامنه ای، به ما می گویند که: «حسین بن علی قیام اش برای این بود که بینی حاکمیت های علیه ارزش های اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین با قیام خود کرد. مجالس ما، مجالس حسینی، یعنی مجالس ضد ظلم، مجالس ضد سلطه، مجالس ضد شمرها و یزیدها و ابن زیادهای زمان موجود، زمان حاضر [اند]... این استمرار ماجرای امام حسین است.»
آری، اگر دقیق شویم در می یابیم که همین استوره ها نیز به عزاداران حسین بن علی فرمان قیام می دهند چرا که 35 سال وقت کمی برای تشخیص یزید و شمر زمانه نیست.

و نکتهء آخر هم برای روشن شدن دوستان «ضد خشونت» ما که همهء هم خود را بر آن گذاشته اند که مبادا مبارزات امروز ما با «طاغوت زمانه» به خشونت آلوده شود:
دوستان! شما با حکومتی روبرو هستید که در اعماق خشونت ریشه دارد و از خون و خوف و خفقان می نوشد تا پروار شود. و بنظر می رسد که این اوباشان ولائی، چه شما بخواهید و چه نه، خشونت را بر همهء مبارزات علیه خود نیز تحمیل خواهند کرد. البته که آدم عاقل پی خشونت نمی گردد اما آدم عاقل تر وقتی کشیده می خورد طرف دیگر صورت اش در اختیار ضارب نمی گذارد و نمی گوید که «لطف فرما و یکی هم به این طرف بزن!»؛ آن هم به ضاربی که عقیده دارد: «هرکس علاقه مند به امام حسین است، یعنی علاقه مند به اسلام سیاسی است، اسلام مجاهد است، اسلام مقاتله است، اسلام خون دادن است، اسلام جان دادن است. معنای اعتقاد به امام حسین این است.»

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>